

باسمه تعالی**۱..... مقدمه واجب****۱..... بررسی وجوب مقدمه****۱..... ادله وجوب و عدم وجوب مقدمه****۱..... وجود اوامر مولویه متعلق به مقدمات در شریعت****۱..... لغویت اعمال مولویت نسبت به مقدمات****۲..... جواب استاد از لغویت اعمال مولویت نسبت به مقدمات: محرکیت بیشتر برای امتثال ذی المقدمه****۲..... بررسی مقدمه دوم استدلال اعمال مولویت نسبت به مقدمات****۳..... اشکال استاد: عدم تعدی از وجوب مولوی داشتن بعضی مقدمات به بعضی دیگر****۳..... جواب استاد: تلازم عرفیه بین وجوب ذی المقدمه و مقدمه****۳..... دلیل سوم وجوب شرعی مقدمه****۴..... بطلان مقدمه اول دلیل سوم****۵..... توجیه استدلال سوم از منظر استاد****موضوع: ادله وجوب و عدم وجوب مقدمه / بررسی وجوب مقدمه / مقدمه واجب****مقدمه واجب****بررسی وجوب مقدمه****ادله وجوب و عدم وجوب مقدمه****وجود اوامر مولویه متعلق به مقدمات در شریعت**

بحث در مورد اثبات وجوب مقدمه از طریق تعلق اوامر به مقدمات در شریعت بود. گفته شده بود: مقدمه اول این استدلال این است که این اوامر مولویه هستند و مقدمه دوم این استدلال این است که به ضمیمه عدم تفاوت بین این مقدمات و مقدماتی که امر مستقل در شریعت به آنها تعلق نگرفته است، اثبات وجوب مقدمه می شود. بحث در مورد بررسی مقدمه اول بود.

لغویت اعمال مولویت نسبت به مقدمات

در جواب گفته شده بود: اعمال مولویت نسبت به مقدمات لغو است؛ زیرا امر به ذی المقدمه یا نسبت به مقدمه محرکیت دارد که در این صورت اعمال مولویت نسبت به مقدمه لغو است و یا محرکیت نسبت به مقدمه ندارد که در این صورت نیز اعمال

مولویت نسبت به مقدمه لغو است؛ زیرا وقتی که امر به ذی المقدمه که استحقاق ثواب و عقاب دارد، محرکیت نسبت به ذی المقدمه نداشت، امر به مقدمه که استحقاق ثواب و عقاب ندارد، محرکیت نسبت به مقدمه ندارد.

جواب استاد از لغویت اعمال مولویت نسبت به مقدمات: محرکیت بیشتر برای امثال ذی المقدمه

ما گفتیم: امر به مقدمه چون باعث زیاد شدن امر می شود (یک امر به ذی المقدمه و یک امر به مقدمه) محرکیت بیشتری برای مکلف به وجود می آورد و لغو نیست. وقتی مولا اول یک امر به ذی المقدمه دارد و بعد هم یک امر به مقدمه صادر می کند یا اول امر به مقدمه را صادر می کند و بعد امر به ذی المقدمه را صادر می کند، محرکیت بیشتری برای مکلف نسبت به انجام عمل (ذی المقدمه) ایجاد می کند و نفس محرکیت بیشتر، اثری است که لغویت را از بین می برد.

به عبارت دیگر، به خاطر امثال ذی المقدمه، گاهی اوقات نفس ذی المقدمه را تاکید می کند و گاهی اوقات اعمال مولویت نسبت به مقدمه دارد؛ لذا بالوجدان درک می کنیم که اعمال مولویت نسبت به مقدمات وجود دارد و هیچ فرقی نسبت به اعمال مولویت در ذی المقدمه و مقدمه نمی یابیم (ادخل السوق و اشتر اللحم) و از این اعمال مولویت کشف می کنیم که مقدمه ایجاب مولوی دارد، هر چند که ایجاب مولوی نسبت به مقدمه غیری است و به غرض انجام ذی المقدمه است؛ ولی بالاخره اعمال مولویت نسبت به مقدمه شده است.

خلاصه: برای این که فعل ذی المقدمه قطعاً محقق بشود دو صیانت وجود دارد:

۱- تاکید نفس ذی المقدمه.

۲- اعمال مولویت نسبت به مقدمه.

قسم دوم مورد بحث ما است و اعمال مولویت برای فعل ذی المقدمه یک اثری است و لغو نیست؛ پس ادعای مرحوم اصفهانی که فرمود: اعمال مولویت نسبت به مقدمه لغو است، صحیح نیست.

نتیجه: حمل امر به مقدمات بر غیر مولویت صحیح نیست و مقدمه اول (اعمال مولویت نسبت به مقدمات) استدلال وجوب شرعی مقدمه تمام است

بررسی مقدمه دوم استدلال اعمال مولویت نسبت به مقدمات

مقدمه دوم استدلال بر وجوب شرعی مقدمه این بود که از مقدماتی که به آنها امر مولوی تعلق گرفته است، تعدی می کنیم و نسبت به سائر مقدمات هم که امر مولوی مستقلاً به آنها تعلق نگرفته است هم همین استدلال جاری است؛ یعنی وقتی که مقدماتی در شریعت داشتیم که به آنها امر مولوی مستقل تعلق گرفته است، به طور طبیعی نسبت به مقدمات دیگری که به آنها

امر مولوی مستقلى تعلق نگرفته است هم این گونه است که وقتی امر مولوی به ذی المقدمه تعلق گرفته است، مستتبع تعلق امر مولوی به مقدمه هست. دلیل تعدی این است که ملاک تعلق امر مولوی مستقل به مقدمه، مقدمیت است که در سائر مقدمات نیز وجود دارد.

اشکال استاد: عدم تعدی از وجوب مولوی داشتن بعضی مقدمات به بعضی دیگر

به نظر ما این مطلب درست نیست که گفته شود: در شریعت موارد زیادی داریم که نسبت به مقدمات اعمال مولوی شده است؛ پس در سائر مقدمات هم اعمال مولوی شده است، هر چند که این اعمال مولویت در بطن امر به ذی المقدمه است؛ زیرا ما نمی‌دانیم که نکته اعمال مولویت در مقدماتی که امر مستقل مولوی به آنها تعلق گرفته است، چه چیزی است؟ شاید نکته آن مقدمات، در سائر مقدمات وجود نداشته باشد.

این که گفته شده است: حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد است، در شریعت دلیل ندارد. در بعضی موارد شارع حکم به وجوب کرده است و در امثال آن ساکت شده و حکم نکرده است.

جواب استاد: تلازم عرفیه بین وجوب ذی المقدمه و مقدمه

ما برای صحت مقدمه دوم صیافت را عوض می‌کنیم و می‌گوییم: خیلی اوقات در اوامر عرفیه امر به ذی المقدمه مستتبع امر به مقدمه هم هست؛ پس اولاً خیلی اوقات امر به مقدمه، مستتبع امر به مقدمه هم هست و اراده ذی المقدمه ملازمه با اراده مقدمه دارد و ثانیاً در مواردی که امر مستقل مولوی به مقدمه شده است به خاطر همین ملازمه و استتباع است، نتیجه گرفته می‌شود که عرفاً امر به ذی المقدمه، امر به مقدمه است و یا اگر این مطلب پذیرفته نشد، لا اقل امر به ذی المقدمه همان طوری که ابراز حب به ذی المقدمه است، ابراز حب به مقدمه هم هست.

نتیجه: به نظر ما امر به شیء دلالت بر امر به مقدمات است و ملازمه عرفیه (نه عقلیه) بین وجوب ذی المقدمه و مقدمه وجود دارد.

دلیل سوم وجوب شرعی مقدمه

این دلیل از طرف ابوالحسن بصری مطرح شده است و مرحوم آخوند نیز این دلیل را مطرح کرده است^۱ و خصوصیت این دلیل این است که جامع است بر خلاف ادله دیگر که هر کدام جهاتی را شامل می‌شد.

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۱۲۷.

بیان دلیل: اگر مقدمه واجب نباشد، ترک آن باید جایز باشد. حال که ترک مقدمه جایز شد، لازمه‌اش این است که یا باید گفته شود وجوب ذی المقدمه مشروط است و یا اگر وجوب ذی المقدمه مطلق است، امر به غیر مقدور است و در هر دو صورت اشکال وجود دارد؛ پس باید گفته شود که وجوب مقدمه شرعی است.

مرحوم آخوند دو اصلاحیه به این استدلال بیان فرموده است.

۱- اینکه در دلیل بیان شد اگر مقدمه واجب نباشد، ترک آن باید جایز باشد، باطل است؛ ممکن است شارع مقدمه را واجب نکرده باشد و مباح هم نکرده باشد؛ لذا مرحوم آخوند جواز را به معنای عدمی تفسیر کرده است و فرموده است: مراد از جواز، عدم المنع است. ما یک جواز به معنای اعم داریم که همان عدم حرمت است و یک جواز به معنای اخص است که به معنای جعل اباحه برای چیزی است. مرحوم آخوند فرموده است: مراد از جواز ترک مقدمه به معنای عدم حرمت ترک مقدمه است.

۲- ابوالحسن گفته بود: و هو أنه لو لم يجب المقدمه لجاز تركها و حينئذ فإن بقي الواجب على وجوبه يلزم التكيف بما لا يطاق و إلا خرج الواجب المطلق عن وجوبه ظاهر حينئذ این است که وقتی مقدمه را ترک کرد نه این که به معنای وقتی که جواز ترک داشت؛ پس معنای عبارت این است: وقتی که مقدمه را ترک کرد، امر مطلق به ذی المقدمه صحیح نیست.

مرحوم آخوند با این دو اصلاحیه، از واضح البطلان بودن، این استدلال را نجات داده است؛ اما باز هم مرحوم آخوند فرموده است که این استدلال دارای اشکال است.

بطلان مقدمه اول دلیل سوم

مقدمه اول استدلال سوم این بود: اگر مقدمه وجوب نداشته باشد، ترک مقدمه منع ندارد. حال سوال این است که مراد از عدم منع، عدم منع عقلی است یا عقلا و شرعا است؟ اگر عدم منع ترک عقلا و شرعا است که اشتباه است؛ زیرا بحث ما در مورد وجوب شرعی بحث می‌کنیم. وقتی طرف ملازمه خصوص وجوب شرعی است، باید تالی هم عدم منع ترک شرعی باشد.

اگر مراد از عدم منع ترک شرعی باشد که فایده ندارد؛ زیرا با حیثیّت سازگاری ندارد؛ چون معنای حیثیّت این بود: وقتی که مقدمه را ترک کرد ذی المقدمه غیر مقدور است، در حالی که غیر مقدور نمی‌شود. وقتی که مکلف مقدمه‌ای که منع شرعی ندارد ترک کند، سبب نمی‌شود که تکلیف به ذی المقدمه غیر مقدور بشود؛ زیرا وقتی که مکلف مقدمه شرعی که منع شرعی از ترکش نداشت را ترک کرد، یا هنوز مجالی برای اتیان مقدمه وجود دارد، ذی المقدمه هنوز مقدور است و یا این که مجالی برای اتیان نیست و چون در وقتش اتیان نشده است و امکان امتثال ذی المقدمه نیست، هر چند که ذی المقدمه غیر مقدور است؛ ولی این

غیر مقدور بالاختیار و بالعصیان است؛ زیرا عقل حکم به اتیان مقدمه به خاطر اتیان ذی المقدمه می‌کند و الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار عقاباً.

توجیه استدلال سوم از منظر استاد

وقتی که عقل می‌گوید: باید مقدمه به خاطر اتیان ذی المقدمه اتیان شود، عدم منع شرعی ترک مقدمه، سبب غیر مقدور شدن ذی المقدمه نمی‌شود. بله؛ اگر شارع گفته بود: مقدمه را ترک کنید یا بگویید: مقدمه مباح به معنای اخص است، می‌شد این استدلال را قبول کرد؛ ولی فرض کلام این است که عدم منع شرعی از ترک دارد؛ یعنی شارع نسبت به اتیان مقدمه ساکت است و از طرفی عقل حکم به اتیان می‌کند؛ پس باید ذی مقدمه امتثال شود.

به نظر ما در ذهن مستدل این بوده است که جواز ترک مقدمه به معنای اباحه خاص است و شارع رفع ید از وجوب مقدمه کرده و گفته است که مقدمه جایز است. وقتی که شارع خودش گفته است مقدمه جایز است؛ یعنی ذی المقدمه را به صورت مطلق نمی‌خواهم.

نکته این ادعا این است که هر واقعه‌ای یک حکمی دارد، حال اگر شارع مقدمه را واجب نکرده است، معنایش این است که برای مقدمه اباحه جعل کردم و مراد از حینئذ این است که وقتی شارع مقدمه را مباح کرده است، تکلیف به ذی المقدمه به صورت مطلق مقدور نیست.

نتیجه: دو اصلحیه مرحوم آخوند صحیح نیست و ظاهراً مستدل این گونه اراده کرده است: اولاً مراد از جواز، جعل اباحه به معنا اخص است و ثانیاً مراد از حینئذ این است که وقتی شارع مقدمه را مباح کرده است، تکلیف به ذی المقدمه به صورت مطلق غیر مقدور است.

خلاصه بحث: برای وجوب شرعی مقدمه اولاً به ملازمه عقلیه استدلال شده بود؛ یعنی اراده ذی المقدمه مستلزم اراده مقدمه است. ما گفتیم باید تعبیر به ملازمه طبعیه کرد نه عقلیه. ثانیاً برای ملازمه عقلیه به قاعده کلما حکم به العقل حکم به الشرع تمسک کرده بودند. ثالثاً به ورود تعلق اوامر مولویه به مقدمات در شریعت تمسک شده بود. رابعاً به ملازمه عرفیه برای وجوب مقدمه تمسک شده بود.

به نظر ما امر به ذی المقدمه عرفاً امر به مقدمه است. فهم عرفی علمای سابق نیز این گونه بوده است که امر به ذی المقدمه عرفاً امر به مقدمه است. نکته این استدلال نیز دو مطلب است: یکی این است که خیلی اوقات امر مستقل به مقدمات تعلق گرفته است و دیگر این است که نکته تعلق امر به مقدمه، مستتبع بودن امر به ذی المقدمه نسبت به امر به مقدمه است.